هو العلیم

معنای درخواست خیر در دعای قنوت نماز عید فطر

از پیروی اهل‌بیت تا آرامش دل در سلوک

شرح حدیث عنوان بصری ـ کیفیت تغذیه در مکتب عرفان ـ جلسه ۲۱۰

بیانات
آیت الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدّس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان ارجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
و صلّی الله علی سیدنا و نبینا أبی‌القاسم محمّد
و علیٰ آله الطّیبین الطّاهرین
و اللعنة علی أعدائهم أجمعین

قرار بود که راجع به ایام متبرکهٔ ماه رجب و همین‌طور ماه شعبان و رمضان، مطالبی را خدمت رفقا عرض کنیم، گرچه شاید اغلب آنها یا همهٔ آنها را شنیده باشند و دانسته باشند، اما عده‌ای از دوستان امر کردند که ما از باب تذکر، مروری بر این مطالب داشته باشیم همان‌طور که مرحوم والد ـ رضوان الله تعالی علیه ـ در ابتدای حلول شهر رجب، این مسائل را به دوستان و رفقای خودشان تذکر می‌دادند.

بنده یادم می‌آید که این مطالب در همان زمان به شکل خیلی جدی از طرف ایشان مطرح بود و انگار خودشان در این فضا واقع هستند و از آن دریچهٔ اشراف، این مطالب را بیان می‌کنند و حتی در بعضی از موارد به افراد تذکر هم می‌دادند.

روایتی از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم است که فرمودند: «لَولا تَمریجٌ فِی قُلوبِکُم وَ تَکثیرٌ فِی کَلامِکُم لَرأیتُم ما أریٰ وَ لَسَمِعتُم ما أسمَع»[1] این روایتِ خیلی عجیبی است و نکاتِ خیلی دقیقی در این روایت به‌نظر می‌رسد و لطائفی در این حدیث به‌نظر می‌آید.

توضیحی راجع به «اللَهمّ أَدْخِلْنِی فِی کُلّ خَیرٍ أَدْخَلْتَ فِیهِ مُحَمّداً وَ آلَ مُحَمّدٍ»

اگر نظر شریف رفقا باشد در یکی از همین خطبه‌های روز عید فطر، بنده توضیحی راجع به این دعای قنوت دادم[2] که ما در نماز عید می‌خوانیم:

اللَهمّ أدخِلنی فی کُلّ خَیرٍ أدخَلتَ فیهِ مُحَمّداً وَ آلَ مُحَمّدٍ وَ أخرِجنی مِن کُلّ سوءٍ أخرَجتَ مِنهُ مُحَمّداً وَ آلَ مُحَمّدٍ صَلَواتُکَ عَلَیه و عَلَیهِم اجمعین (بعد می‌فرماید که:) اللَهمَّ إنی أسئَلُکَ خَیرَ ما سَئَلَکَ بِهِ عِبادُکَ الصّالِحونَ وَ اعوذُ بِکَ مِمّا استَعاذَ مِنهُ عِبادُکَ المُخلِصونَ.[3]

این فقرهٔ آخر، خب یک جنبهٔ عمومی دارد، اما مسئله‌ای که هست در آن فقرهٔ اول است که «اللَهمّ أدخِلنی فی کُلّ خَیرٍ أدخَلتَ فیهِ مُحَمّداً وَ آلَ مُحَمّدٍ» این را چطور می‌شود تصور کرد؟! تصور این قضیه مشکل است، چون ما از معارف دور هستیم، برای ما این قضیه جنبهٔ [حکایی دارد؛] همان‌طوری که خیلی‌ها گفتند و در کتب نوشتند که «ما در این‌گونه موارد، صرفاً موظف به بیان و حکایت قضیه هستیم اما ما کجا و رسول خدا کجا؟! ما کجا و ائمه کجا؟!»

درخواستی که در دعای قنوت، آن هم پنج مرتبه در رکعت اول و چهار مرتبه در رکعت دوم، نُه بار، در یک نماز ما از خدا تقاضا می‌کنیم که **«در هر خیری که رسول خدا و اهل‌بیتِ او را داخل کردی، ما را در آن خیر داخل کن.»** این یعنی چه؟! آخر چطور می‌شود انسان به آن مرتبهٔ از قرب و

---

[1] ***المیزان***، ج ۵، ص ۲۷۰؛ ***مسند أحمد***، ج ۵، ص ۲۶۶، با قدری اختلاف. ***آیین رستگاری***، ص ۱۳۲:
«اگر این اضطراب و تشویش و دگرگونی در دل‌های شما نبود، و این زیادی گفتار بر زبان شما نبود، هرآینه البتّه شما می‌دیدید آنچه را که من می‌بینم و می‌شنیدید آنچه را که من می‌شنوم.»

[2] ***جلوه‌های معرفت***، مجالس سوم، سیزدهم، چهاردهم و شانزدهم.
درجلسات شرح دعای ابوحمزه ثمالی، جلسه ۱۵، سال ۱۴۳۵ و جلسات شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ۱۹۰ هم راجع به این مسئله مطالبی بیان شده است.

[3] ***مصباح المتهجد***، ج ۲، ص ۶۵۴.

تجرد برسد که لازمهٔ آن، نزول برکات و رحمت‌های الهی باشد به همان کیفیتی که بر پیغمبر و اهل‌بیت او علیهم‌السلام نازل شده است؟! اصلاً چطور می‌شود انسان یک چنین مسئله‌ای را به ذهن بیاورد؟! چطور می‌شود انسان یک‌هم‌چنین مطلبی را تصور کند که در هر خیری که [ایشان را داخل کردی، ما را هم داخل کن؟!] آخر پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به مقام عصمت رسیده، اهل‌بیت او علیهم‌السلام مقام عصمت دارند، مقام عصمت شوخی نیست، مقام عصمت معصومین یعنی نفس قدسی آنها به مرتبه‌ای رسیده است که جز خیر، امکان بروز خلاف رضای الهی محال است! محال است!

لزوم تحصیل رضای الهی

الآن بنده در هر قضیه‌ای دو راه در پیش دارم:

یکی راه صواب است، یعنی همان راهی که رضای الهی است، و آن رضای الهی هم تازه مراتب دارد، مرتبهٔ ادنای آن و پایین‌تر مربوط به صالحین است و بالاتر از آن مرتبه، مربوط به ابرار است، بالاتر از آن مرتبه، مربوط به مقربین است و همین‌طور. این‌طور نیست که رضای الهی فقط در یک مرتبه باشد، رضای الهی گاهی در إعمال عدالت است، رضای الهی گاهی بالاتر از عدالت، در رعایت فضل و ایثار است؛ ﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾[1] در مرتبهٔ ایثار است. توجه می فرمایید!

وقتی که ما به کلمات بزرگان و توصیفی که از معصومین علیهم‌السّلام می‌آورند، نگاه می‌کنیم که واقعاً آنها در چه مرتبه‌ای از مراتب کمال و قرب هستند، می‌مانیم که مگر ممکن است که یک نفر، یک شخص، یک بشر به یک‌هم‌چنین رتبه‌ای برسد، به یک‌هم‌چنین مرتبه‌ای برسد که بخواهد برای هدایت و برای تقربِ سایر افراد، عزیزترین و نفیس‌ترین و مهم‌ترین و بلندمرتبه‌ترین عزیز خود را فدا کند و ازدست بدهد؟! تصور این قضیه نمی‌شود مگر برای کسانی که چشیده باشند و رسیده باشند و از این حقایق، احساسِ شهودی و حضوری برای آنها شده باشد، [فقط آنها] می‌توانند به این مطالب دسترسی پیدا کنند.

بی‌نیاز نبودن انسان از امام معصوم در هیچ مقام و مرتبه‌ای

خود من در تجربهٔ ارتباط با اولیاء الهی این مسئله را مشاهده کردم و دیدم، فلذا می‌توانم بگویم که این مطالبی که راجع به ائمه علیهم‌السّلام، راجع به سیدالشهدا علیه‌السّلام از زبان بزرگان گفته می‌شود، چه جایگاهی دارد و در چه وضعیتی هست! علیٰکلّحال بزرگان در این زمینه، اسرار و رموزی را مطرح کرده‌اند، خلاصه بی‌خود به آنها امام نمی‌گویند، حسابی هست، مسئله‌ای هست که امام علیه‌السلام را امام می‌گویند، یعنی در هر مرتبه‌ای که شما بخواهید در آن مرتبه، یک انسان کامل را تصور کنید، می‌بینید این امام باید جلویتان باشد نه کس دیگری. در هر قضیه‌ای، در عدالت می‌خواهید تصور کنید، در رحمت، در بخشش، در گذشت، در انصاف، در عطوفت، در رأفت، در علم، در تقوا، هرچه را شما می‌خواهید از حسنات و ملکات و فضائل تصور کنید، در هر رتبه‌ای که بخواهید بیایید، نمی‌توانید به ادراکی برسید که در آن ادراک خود را مستغنی از امام علیه‌السّلام بدانید، این امکان ندارد. هرجا برویم می‌بینیم که امام جلوتر پا گذاشته است. در هر قضیه‌ای که بخواهیم انجام بدهیم می‌بینیم او جلوتر رفته، او جلوتر قدم برداشته است، باز به آنجا می‌رسیم می‌بینیم که باز او جلوتر رفته است. خیلی عجیب است که در هر رتبه‌ای می‌بینیم باز رتبهٔ تودرتوی دیگری هست، رتبهٔ بالاتری هست، همین‌طور تااینکه انسان به آن مرتبهٔ فِناء برسد که در آنجا دیگر ذاتی وجود ندارد که بخواهد متابعت و انقیاد کند، که آن مرتبه، مرتبهٔ فناء ذاتی است که در آن مرتبه باز وقتی که برای سالک بقاء پیدا می‌شود، آن بقاء را هم همراه با تجلی صفات و تجلی اسماء، در وجود امام علیه‌السّلام به‌نحو اتم و اکمل مشاهده می‌کند.

---

[1] سوره حشر (۵۹) آیه ۹. *نور ملکوت قرآن*، ج ۳، ص ۲۶:

«و با وجود نیاز مبرم، افراد دیگر را بر خود مقدّم داشته، و از اموال خود بدانها ایثار می‌کنند.»

خلاصه در هر حالی، چه در مرحلهٔ صعود و چه در مرحلهٔ بقاء، امام علیه‌السّلام، امام است، او جلودار است و انسان باید مطیع و مُنقاد او باشد. این نفس در نفس امام مندک می‌شود و از نفس امام است که می‌گیرد و در هر حال ریزه‌خوار سفرهٔ معصوم علیه‌السّلام است. این قضیه، قضیهٔ امام است، معصوم به این می‌گویند، امام به این می‌گویند. توجه کردید! قضیه این است.

لزوم تأسی به اهل‌بیت علیهم‌السلام برای رسیدن به مراتب آنها

یعنی در هر مطلبی، در هر رتبه‌ای که شما بخواهید تصور بکنید، باید در آنجا نگاه کنید ببینید که معصوم چه فرموده، وقتی که معصوم حرفی را می‌زند، دیگر نیازی به حرف این و آن نیست! باید ببینیم عصمت چه گفته، امام علیه‌السّلام چه فرموده، پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم چه فرموده است.

آن‌وقت ما در این دعا می‌خوانیم: «اللّهمّ أدخِلنی فی کُلّ خَیرٍ أدخَلتَ فیهِ مُحَمّداً وَ آلَ مُحَمّدٍ؛ **در هر مرتبه‌ای از قرب که آنها را داخل کردی ما را در آن مرتبه ببر!**» خیلی عجیب است! این قضیه چیست؟ یعنی اگر پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم الآن دارد آب می‌خورد، همان آب را به ما هم بده، همان آب، نه یک آب دیگر، نه یک کوزهٔ دیگر، نه یک حوض دیگر، همان آب، اگر پیغمبر الآن دارد شربت می‌خورد همان شربت را به ما هم بده، اگر پیغمبر الآن دارد غذا می‌خورد همان را به ما بده، هرچه دارد انجام می‌دهد همان را به ما هم بده، آن علمی که الآن دارد به او افاضه می‌شود همان را به ما هم بده، آن قدرتی که دارد به او افاضه می‌شود همان را به ما هم بده، آن بهاء و بهجت و نورانیتی که سراسر وجود او را گرفته همان نورانیت را به ما هم بده. البته خب سعه و ظرفیت فرق می‌کند، ولی همان است نه‌اینکه شیء دیگری باشد. توجه می‌فرمایید چه عرض می‌کنم! الآن این تُنگ آب، این‌قدر سعه دارد، این لیوان هم این‌قدر سعه دارد، ولی آب این لیوان عین همین آب تنگ است و هیچ تفاوتی نمی‌کند. نه‌اینکه این آب یک لوله است و مربوط به یک سد است و آن یکی مربوط به سد دیگری است که وقتی شما می‌خورید می‌بینید مزهٔ آب فرق می‌کند، نه، یک آب است، یک ریشه است، یک منبع و یک عین است. توجه می‌فرمایید! این می‌شود معنای «اللّهمّ أدخِلنی فی کُلّ خَیرٍ؛ **همانی را که به او دادی باید به ما هم بدهی!**» همان مقام قرب را به ما بده، همان نورانیت را به ما بده، همان را و به همان کیفیت، منتها خب همان‌طوری‌که عرض کردم سعهٔ افراد برحسب مراتب خلقت خودشان تفاوت می‌کند. یک لامپ، لامپ پانصد است، یک لامپ دویست است، یک لامپ صد است، ولی یک نور است، نور با ظلمت قاطی نشده، یک نور است، آن نور همان است، منتها خب شدت و ضعف دارد، ولی در آن دیگر شائبهٔ ظلمت نیست، در آن دیگر مزج و ترکیب با نفس نیست، در آن ترکیب با هویٰ و هوس نیست.

آنچه را ما از صفات و خصوصیات داریم، آمیخته‌ای از یک جنبهٔ نورانی و روحانی و یک جنبهٔ ظلمانی است، این دو جنبه همیشه همراه با ما هست، گاهی کم می‌شود گاهی زیاد می‌شود، یک نماز می‌خوانیم این جنبه بالا می‌رود و آن جنبه پایین می‌آید، یا می‌نشینیم در یک مجلس غیبت می‌کنیم آن جنبه بالا می‌رود و این یکی پایین می‌آید، این دو جنبه همیشه با ما در حال بالا و پایین شدن و تلورانس است. چه موقعی معتدل می‌شود؟ معتدل شدن به مرتبهٔ اعتدال، نه به مرتبهٔ تساوی یعنی پنجاه پنجاه، آن‌وقت که دیگر شائبه‌ای از نفس، هویٰ، خود محوریت، حبّ ذات، خود دیدن و انانیت، در وجود انسان نباشد. البته این چیزی نیست که به این راحتی پیدا بشود، اگر در کسی پیدا شد، سلام ما را به او برسانید! نه، این خبرها نیست، این حرف‌ها نیست. همهٔ ما در تخیلات هستیم، همهٔ ما خیال می‌کنیم داریم برای خدا کار می‌کنیم، همهٔ ما خیال می‌کنیم...، ولی اگر ته قضیه را نگاه بکنیم می‌بینیم تا سر در لجن‌زار هویٰ و هوس و دنیا و خودمحوری و... غرق هستیم و این‌قدر غرق و گرفتار هستیم که جز این چیزی نمی‌بینیم، جز این احساسی نداریم! وقتی که یک تلنگر به آدم بزنند آن‌وقت آدم مثل نارنجک بالا می‌پرد و آن‌وقت می‌فهمد قضیه چه بوده، مطلب چیست؟! نه، فعلاً همهٔ ما می‌گوییم: «ما گذشتیم»! همهٔ ما می‌گوییم: «ما از این مطالب رد شدیم»! همهٔ ما می‌گوییم: «کارمان برای خدا و فلان است»! «خوش

بود گر محک تجربه آید...»، که آمد!

خوش بود گر محک تجربه آید به میان *** تا سیه روی شود هر که در او غش باشد[1]

آن‌وقت که به‌قول حاج میرزا حبیب که خدا او را رحمت کند:

عیان گردد چو در آب افتد این مرغ *** که مرغابی بود یا ماکیان است[2]

همهٔ ما می‌گوییم: «شنا بلدیم! چه هستیم، فلان هستیم»، ولی وقتی که او را در آب می‌اندازند، اگر مرغ باشد پایین می‌رود، اگر مرغابی باشد می‌ایستد، شنا می‌کند و خودش را نگه می‌دارد. توجه کردید!

همه می‌گوییم: «خدا!» من گاهی فکر می‌کنم و می‌گویم: ما از خدا مظلوم‌تر هیچ‌کس را سراغ نداریم! چون هر کس هر کاری می‌کند گردن خدا می‌اندازد، او هم از آن بالا دارد نگاه می‌کند و می‌فرماید: «گردن من بیندازید عیبی ندارد!» هرکاری می‌کنیم گردن خدا می‌اندازیم! می‌گوییم: «برای خدا بیایید، برای خدا...»، چه خبر است؟! همه برای خدا است! ماشاءالله، ماشاءالله، همه برای خدا است! «عیان گردد چو در آب افتد این مرغ...» وقتی که برنامه‌ای می‌شود، یک حرکت و تغییری می‌خواهد انجام بشود، جریانی می‌خواهد انجام بشود، همه رو می‌کنند؛ آن چیزهایی که در این قلب و نفس است، چیزهایی که سال‌ها در این قلب و نفس همین‌طور هست، رو می‌ریزد، برای چه رو می‌ریزد؟ برای اینکه بر آن طرف مقابلش غلبه کند! چه شد؟ آیا الآن تخم گنجشک خوردی و زبان درآوردی؟! تا حالا پس چه بود؟! آیا لال بودی؟! آیا تا الآن نمی‌دانستی و الآن یک‌دفعه فهمیدی؟! آیا الآن به تو الهام شده؟! آیا الآن یک‌دفعه چشمت را باز کردی دیدی اوضاع چیست؟! همهٔ اینها در این قلب و نفس هست. در این قلب و نفس است، یک فضا پیدا می‌شود، عین چاپ‌خانه بیرون می‌ریزد! تا حالا کجا بود؟ چرا تا حالا ساکت بودی؟ آیا حالا شد برای خدا؟ حالا شد برای خدا! حالا که اوضاع و فلان دارد تمام می‌شود: «آی این‌طور است، آی آن‌طور است»! خیلی عجیب است که یک‌دفعه یک نورافکن درست می‌شود و همه چیز روشن می‌شود، همه چیز برای انسان واضح می‌شود و بعد هم اسمش را خدا می‌گذاریم! حالا ببینید خدا چقدر مظلوم است! آن‌وقت همین شخص بعداً دوباره همین کار را انجام می‌دهد، کپیِ کپی، هیچ فرق نمی‌کند.

«در هر خیری که پیغمبر را داخل کردی، خدایا ما را داخل کن» خدا می‌گوید: «خودت این دعا را بکن و من هم اجابت می‌کنم.»

من در بیان مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ وقتی که می‌فرمودند: «تو بیا و من دستت را می‌گیرم و همان‌که بر من افاضه می‌شود همان را به تو می‌دهم و نصیب تو می‌کنم»، همین کیفیت را می‌دیدم! تو یک قدم بردار اگر نرسیدی، اگر ندیدی، اگر لمس نکردی، اگر حس نکردی خب هرچه خواستی بگو! اما وقتی که ما تمام حرکات و سکناتمان همراه با نفس است، نمازمان همراه با نفس است، قرآنی که می‌خوانیم همراه با نفس است، جلسه‌ای که می‌گیریم همراه با نفس است، روضه‌ای که می‌خوانیم، در آن نفس و نفسانیات است، جشنی که می‌گیریم، در آن انانیت‌ها و نفسانیات است، وقتی که خودمان با دست خودمان داریم آن نیت و آن صفا را خراب می‌کنیم، آن‌وقت دیگر چه توقعی داریم؟! این چه توقعی است؟! حالا بخوانیم:

«اللّهمّ أدخِلنی فی کُلّ خَیرٍ ... وَ أخرِجنی مِن کُلّ سوءٍ ...»! خب فایده‌ای ندارد، نتیجه‌ای ندارد.

«وَ أخرِجنی مِن کُلّ سوءٍ؛ از هر سوئی، از هر انانیتی، از هر نفسانیتی، از هر هوایی، از هر تخیلی، از هر توهمی، از هر خودبینی و دوئیتی که پیامبر و اهل‌بیت او را دور نگه داشتی، خدایا

---

[1] *دیوان حافظ*، (قزوینی)، غزل ۱۵۹.

[2] *دیوان میرزا حبیب خراسانی*، مدایح، ترکیب‌بند ۴.

آنها را از من هم دور نگه دار.»

این یعنی چه؟ یعنی عصمت، یعنی من را به همان جا برسان.

«و اخرجنی من کل سوء؛ ـ نه از بعضی از سوءها ـ از آنچه حائل بین عبد و بین رب است، در هر مرتبه از مراتب وجودی و در هر افق از افق و عوالم وجودی که آنها را برحذر داشتی، در عالم خیال، در عالم مثال، در عالم معنا، در عالم لاهوت، در عالم صورت، در عالم ذات، در عالم اسماء، در رفع انانیت‌ها، در هرچه آنها را مصون و محفوظ داشتی، خدایا ما را هم مصون و محفوظ بدار.»

خب می‌گویند: «بکن دیگر، بسم‌الله! یک قدم جلو بگذار، آنچه گفتند ترتیب اثر بده، آن‌وقت نتیجه را ببینید.» ولی ما همین‌طوری می‌خوانیم، همین‌طوری، می‌گوییم: گفته‌اند بخوان دیگر، والاّ ما کجا و آنها کجا؟! خب آنها هم همین کارها را کردند که شدند اینها، آنها هم همین کارها را کردند، آنها هم همین مراقبه‌ها را انجام دادند، آنها هم همین مسائل را طی کردند و آنها هم همین ریاضت‌ها را کشیدند تااینکه نتیجه‌اش این شد و به این مراتب رسیدند.

رسیدن اهل‌بیت علیهم‌السلام به مقامات قرب، در اثر عمل و مجاهدت بوده است

شما خیال می‌کنید همین پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم سرِ خود به غار حرا می‌رفت و روزها و هفته‌ها و ماه‌ها همین‌طور در آنجا می‌ماند؟! برای چه این کار را می‌کرد؟ امیرالمؤمنین علیه‌السّلام برای چه شب‌ها تا به صبح در نخلستان‌ها می‌رفت؟ مجاهدت‌هایی را که کرد، شما نگاه کنید ببینید واقعاً چه بر سر آنها آمده است!

من همین بعدازظهر در خدمت یکی از دوستان که از قم می‌آمدیم، راجع به شهادت موسی بن جعفر علیهماالسّلام گفتم که حداقل هشت سال این امام معصوم را از اینجا به آنجا می‌بردند و بعد در غُل جامِعِه و ظُلَم مَطَامِیر و حِلَق قُیود و...! من در یکی از این کشورها در یک موزه‌ای رفته بودم و نگاه می‌کردم، راجع به زندانیانی را که در آنجا می‌آوردند، من در آنجا غل جامعه را دیدم، واقعاً چیز عجیبی بود! غل و زنجیری که با آن، دست و پا را با هم می‌بستند که اصلاً قابل توصیف نیست، و تحقیقاً آن شخص، کسی که او را به یک‌همچنین وضعی قرار بدهند، هر آن، از خدا تقاضا و توقع مرگ را داشت! «ذِی السّاقِ المَرضوضِ بِحَلَقِ القُیودِ؛[1] آن‌قدر پاهای آن حضرت در این غل و... به هم کوبیده شده بود که استخوان‌های حضرت پیدا شده بود!» اینها یک‌همچنین وضعی را گذراندند!

ما در قضیهٔ کربلا فقط به جریان حضرت علی اکبر و حضرت سیدالشهدا علیهماالسّلام نگاه می‌کنیم، اصلاً به جریان امام سجاد علیه‌السّلام نگاه نمی‌کنیم، جریان کربلا فقط چند ساعت بود، جریان حضرت علی اکبر یک ساعت بود، دو ساعت بود، بعد هم خب تمام شد دیگر. امام سجاد علیه‌السّلام را از کربلا تا کوفه در غل جامعه کردند و چند روز هم در آنجا بودند، بعد از کوفه تا شام که چند روز هم در شام بودند که آثارش تا آخر حیات امام سجاد علیه‌السّلام هنوز بر بدن حضرت بود! هر روزی که بر حضرت می‌گذشت، ده تا کربلا بود! این امام معصوم چه زجری در این مدت و همین‌طور در سایر مسائل کشیده است؟! تازه این مسائلِ ظاهری است. ما همین‌طوری می‌گوییم: امام، امام، امام! خب اینها به یک‌همچنین مسائلی مبتلا شدند و خب بعد هم خدا مطالب امامت و امثال‌ذلک را می‌دهد، مراقبات و ریاضات و به‌طورکلی طی عوالم ملکوت و لاهوت و جبروت و...، تمام اینها با عمل بوده نه‌اینکه فقط همین‌طوری اعطائی باشد!

---

[1] *بحارالأنوار*، ج ۹۹، ص ۱۷.

ارتباط پدرانهٔ امام با تمامی افراد بشر

یک وقت یکی می‌گفت: «بله دیگر امامت است، اگر به ما هم امامت بدهند بالأخره [ما هم اینها را تحمل می‌کنیم]»! گفت:

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید *** دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد[1]

آیا امامت است؟! آیا ما تحمل یک لحظهٔ آن را داریم؟! آیا تحمل یک مرتبه از مراتب آن را داریم؟! شما اگر یک فرزند داشته باشید و یک مشکل برای فرزندتان پیدا بشود، آیا شب خوابتان می‌برد؟! یک بیماری پیدا کرده و او را به بیمارستان برده‌اید و هر آن ممکن است که یک خبری به شما بدهند، آیا شما شب خوابتان می‌برد؟! تا صبح خوابتان نمی‌برد. یک گرفتاری برایش پیدا بشود، او را به زندان ببرند، مثلاً پولش فلان بشود، یا مثلاً کاری انجام داده، خلافی کرده و او را به زندان برده‌اند، چه می‌شود؟ آیا همین‌طوری راحت می‌خوابید؟! ابدا، تعلق دارید، بستگی دارید، مثل اینکه برای خودتان یک‌همچنین مشکلی پیدا شده، تفاوت نمی‌کند، حالا اگر دوتا فرزند داشته باشید، این دو برابر می‌شود. اگر مشکلی برای هر دو پیدا بشود، آیا آرامش دارید؟! اگر کسی با شما حرف بزند، حوصلهٔ جواب دادنش را ندارید، کسی سلام می‌کند جواب نمی‌دهید و اخم می‌کنید! می‌گویند: «آقا چه شده؟ مگر کشتی‌هایت غرق شده؟!» می‌گویید: «بابا اگر بدانی چه به سرمان آمده، آن یکی گرفتار است، آن یکی فلان مرض را پیدا کرده، آن یکی می‌گویند که یک بیماری صعب‌العلاجی برایش پیدا شده است!» اصلاً فکر آشفته است، ذهن آشفته است. قضیه چیست؟! خب دوتا بچه است، بیش از این که نیست.

حالا فقط به اندازهٔ یک کرهٔ زمین بگویم، امام به اندازهٔ کل افرادی که در کرهٔ زمین هستند، حالا بقیه‌اش بماند، بقیهٔ مسائل و عوالم و جن و انس و ملائکه و سایر کرات بماند، فقط به‌اندازهٔ انسان‌های کره زمین، همان‌طوری که پدر نسبت به فرزند این تعلق را دارد، امام نسبت به تک‌تک انسان‌ها تعلق دارد! آن‌وقت ببین دیگر چه به سرش می‌آید؟! چه کسی می‌تواند یک‌همچنین چیزی را تصور بکند تا حالا بخواهد فکرش را بکند و تحملش را بکند، آن دیگر بماند! اصلاً آیا یک‌همچنین چیزی می‌شود یا نمی‌شود؟! امام برای رسیدن به اینجا، تمام این مراحل را طی کرده است، حالا هر کس که حاضر است بسم‌الله! بیاید و امام بشود! هر کس حاضر است بسم‌الله! امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشریف می‌فرمایند: «من هم راهش را نشان می‌دهم، آیا کسی نمی‌خواهد امام بشود؟!» می‌گوییم: «نه، ما اصلاً نخواستیم، همان یک امام زمان برای ما بس است، برای هفت‌پشتمان همان یکی کافی است. اصلاً ما نخواستیم امام بشویم، نمی‌خواهیم...!» چرا؟! چرا قضیه این‌طور است؟! تازه این یک مسئله‌اش بود که من خدمتتان عرض کردم، مسائل دیگری دارد که نمی‌توانم بگویم، این فقط آن چیزی بود که توانستم بگویم! توجه می‌کنید!

حالا مرتب امام، امام می‌کنیم! می‌گوییم: «این امام است، آن امام است»! ای وای! ما از فرهنگ شیعه خیلی عقب هستیم، از اینجا تا ثریا عقب هستیم! اگر ما یک ذره از آن اقیانوس، معرفت داشتیم، از خجالت دیگر نمی‌توانستیم سرمان را بلند کنیم! توجه کردید!

اضطراب دل و زیادی کلام، دو آفت برای سلوک

شما می‌بینید که در این روایتِ رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم، همین قضیه آمده است که مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ هم به مناسبت ماه رجب و شعبان و رمضان، برای شاگردانشان این روایت را بیان می‌کردند:

لولا تمریج فی قلوبکم؛ اگر در دل‌هایتان اضطراب نبود (تمریج یعنی: اضطراب، حرکت، برو و

---

[1] ***دیوان حافظ***، غزل ۱۴۳.

بیا، بالا و پایین شدن) و تکثیر فی کلامکم؛ زیادی صحبت نبود [هرآینه البتّه شما می‌دیدید آنچه را من می‌بینم و می‌شنیدید آنچه را من می‌شنوم.]

آدم می‌نشیند و مرتب شروع به حرف زدن می‌کند، یک‌خرده پیش رفیقش می‌نشیند، می‌بیند همین‌طور نشسته، خب نشد که! همین‌طور زمان دارد می‌گذرد، می‌گوید: «خب یک چیزی بگویم! خب یک چیزی بگو!» مگر قرار است که آدم وقتی که پیش یکی می‌نشیند حتماً حرف بزند؟! چه کسی این را گفته است؟! این چه قاعده‌ای است؟ خب بنشینند همدیگر را نگاه کنند، خیلی اوقات هست که حتی حرف زدن هم مخل است، شما که بهتر از بنده می‌دانید! حالا چرا انسان باید حتماً برای گذران زمان، مرتب صحبت کند؟! «هوا گرم است!» خب من هم می‌دانم هوا گرم است، «بنزین هم گران است!» نمی‌دانم، گران است یا نه؟ آیا گران‌تر نشده؟ گاهی موقع‌ها ارزان می‌شود! «این، این‌طوری است، آن، آن‌طوری است»! قضیه چیست که مرتب باید حرف بزنیم؟!

این سخن گفتن، دل را آشوب می‌کند، برای حرکت به‌سوی خدا لازم است که دل، سکونت داشته باشد، آن دلی که آشوب است نمی‌تواند حرکت بکند، به جای صد مرتبه یونسیه، صد هزار مرتبه هم بگوید فایده ندارد، این‌قدر (به اندازهٔ یک سانت) بالا نمی‌رود! چرا؟ چون آشوب است، دائماً در حال فکر است که «آنجا را چه‌کار کنم؟ اینجا را چه‌کار کنم؟ چطوری سر آن را کلاه بگذارم؟ چطوری این یکی را دور بزنم؟» مرتب همین چطور چطور؟ تازه آن هم برای خدا! همه‌اش که برای خدا است دیگر إن‌شاءالله! آن را برای خدا دور بزنیم! به این یکی برای خدا کلک بزنیم! برای خدا دروغ بگوییم! همه را هم گردن خدا می‌اندازیم، خدا هم می‌گوید: «باشد، عیب ندارد، بینداز، یک جایی یک‌راست همه را تسویه می‌کنیم! یک جایی با تو یک‌راست تسویه می‌کنیم!» برای خدا است! همه‌اش برای خدا است!

«اگر در دل‌هایتان اضطراب نبود...» چه زمانی آدم احساس می‌کند که در اضطراب نیست؟ وقتی که مثل مرحوم علامه طباطبائی ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌نشیند و همین‌طوری سر را پایین می‌اندازد، اگر یک ساعت هم با او صحبت نکنی، حرف نمی‌زند، این همان طمأنینه، سکونت و آرامش می‌شود؛ ولی ما نشسته‌ایم حرف هم نمی‌زنیم ولی شرق و غرب و بالا و پایین و هرچه را بخواهیم بگوییم، زیر و رو می‌کنیم، بعد یک‌دفعه می‌بینیم یک ساعت گذشت! آنهایی را که در دل ما در این یک ساعت گذشته، اگر قرار باشد کامپیوتری به صورت کاغذ دربیاورد، یک‌دفعه می‌بینیم یک مفاتیح به این قطر بعد از یک ساعت چاپ می‌شود با اینکه حرف هم نزدیم! اگر بشود، هنوز که درست نشده، شاید بعداً دستگاهی درست بشود که هرچه در نفس می‌گذرد، همه را روی کاغذ بیاورد و بیرون بیاورد، ببین این داخل (در نفس) چه‌کار کردی؟! چه بر سر خودت آوردی؟! این فایده‌ای ندارد. آن وقتی که انسان بنشیند، کسی نیست، هیچ کس با او نیست، تنها بنشیند، آرام باشد، پنج دقیقه، ده دقیقه، لازم هم نیست که تمرکز بکند، همین‌قدر که احساس کرد ذهنش جایی نمی‌رود، این‌طرف و آن‌طرف نمی‌رود، فقط در خودش است، آن‌وقت کم‌کم کم‌کم مثل اینکه می‌خواهد یک خبرهایی در آنجا انجام بشود.

لذا بزرگان دستور داده‌اند که برای سرعت در راه، بسیار خوب است که انسان در طول شبانه‌روز یک ربع در حال سکوت باشد، بدون اینکه اصلاً به چیزی فکر بکند. از ما سؤال می‌کنند: «آقا به چه چیزی فکر بکنیم؟ آیا به خدا فکر کنیم؟ به قیامت؟ به قبر؟ به نکیر و منکر؟» به هیچ چیزی فکر نکنید، هیچ چیزی در ذهن نیاورید، کم‌کم کم‌کم این حال برای انسان پیدا می‌شود.

خب این مسئله، مسئلهٔ ایجاد سکونت و آرامش است. وقتی که انسان سکونت داشته باشد، این سکونت در حرکات ظاهری او هم نمود دارد. بعضی‌ها نشسته‌اند مرتب از این پا به آن پا می‌شوند، دو زانو می‌شوند، بعد چهار زانو می‌شوند، این آرامش ندارد، باطنش آرامش ندارد، ظاهرش هم این‌طور می‌شود. یا بلند می‌شود می‌رود، بعد دوباره می‌آید می‌نشیند، خب بنشین دیگر بابا! خب چه خبر است که مرتب می‌روی، مرتب می‌آیی؟! خب بنشین! نمی‌تواند بنشیند، این که نمی‌تواند بنشیند و مرتب حرکت می‌کند، چون در درون دارد حرکت می‌کند، این حرکت در درون او را وادار می‌کند که از نظر

ظاهری و فیزیکی هم خودش را به حرکت بیندازد.

علیٰکلّحال این مسئله، مسئلهٔ بسیار مهمی است که به‌نحو اجمال خدمت رفقا عرض شد.

اتفاقاً بنده به دوستان گفتم که ***مفاتیح*** بیاورند که امشب آن دعای در ایام ماه رجب «خاب الوافدون علی غیرک و خسر المتعرضون»[1] را خدمت رفقا یک ترجمهٔ تحت‌اللفظی داشته باشیم، اما ظاهراً دیگر مجال و حال، مقتضی اطالهٔ سخن بیش از این نیست. و اگر خدا بخواهد إن‌شاءالله برای مجلس بعد یک تتمه‌ای همین روایت دارد که آن را عرض خواهیم کرد و این دعا را هم إن‌شاءالله در مجلس دیگر خدمت رفقا یک ترجمه و توضیحی خواهیم داد.

اللهم صلّ علی محمّد و آل محمّد

[1] . ***إقبال الأعمال***، ج ۲، ص ۶۴۳.